

# هاشمی رفسنجانی و نقش وی در دو کشتار بی نظیر

در دو هفته ای که گذشت "هاشمی رفسنجانی" رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام جمهوری اسلامی، در گفتگویی مطبوعاتی با نگرانی پیش بینی کرده بودند که از سوی ماموران و کادر قوه قضاییه در زندان با فرزندانش مهدی و فائزه رفسنجانی برخورد قانونی صورت نخواهد گرفت. ایشان بر رعایت نشدن "قانون" تاکید داشته اند.

هاشمی رفسنجانی که از پایه ریزان حکومت اسلامی در ایران است؛ از نادیده گرفتن حقوق می گویند! و ناگفته پیداست این سخن نه از سر دلسوزی برای مردم ایران است که همه روزه فرزندانشان به جوخه های اعدام و حلقه های دار سپرده می شوند و نه در جهت تشویق کادر زندان هاست برای رعایت حقوق زندانیان.

از سخنان اخیر رفسنجانی می شود پی بُرد که ایشان تصور می کند مردم ایران ناآگاه و هیجانزده هستند و متوجه نمی شوند فجایع بعد از انقلاب ۵۷ بطور مکرر در گوشه و کنار کشور رخ می دهد. فکر می کند به خاطر اعتقادات مذهبی هم چنان چشم ها و گوش های مردم بسته مانده است و بلندگوهای رژیم قادرند حقایق را به نفع خود تغییر داده و جنایات انجام گرفته به دست دولت را همواره وارونه جلوه دهند. خلاصه، باور دارند از ۳۴ سال پیش تا امروز هیچ عمل خلاف قانونی انجام نشده؛ نه قتل و نه جنایتی در کشور رخ داده است.

بر اساس اخبار منتشره در جراید، و گزارش های شهود جنایات بیشماری در نقاط مختلف ایران، انجام گرفته است که همواره با پشتیبانی و فرمان ولایت فقیه و رئیس قوه قضاییه همراه بوده اند. و در مواردی شخص فقیه به عنوان دادستان مرتکب جرایم سنگینی شده است و در آن موارد، خود را، موظف به پاسخ گویی به مقام و مرجعی ندانسته اند. قوه قضاییه یکی از ارکان مهم حکومت و کشور است و در تعاریف حقوقی و عرفی "قوه قضاییه" وظیفه اش رعایت عدالت است، پیش برنده و گسترنده قانون است تا با اجرای هرچه بهتر قوانین، آزادی فردی - اجتماعی و امنیت ساکنان کشور را تامین کند. از زمان تاسیس جمهوری اسلامی تا به امروز امنیت و گسترش اجرای عدالت که از حقوق انکار ناپذیر شهروندان است رعایت نشده اند؛ در عوض دیده می شود نیروهای دادگستری (مسلح سپاه پاسداران، انتظامی، اطلاعات و بسیج) که

زیرمجموعه قوه قضائیه و دولت هستند با بازداشت شدگان خشن ترین رفتارها را انجام می دهند.

وظایف قوه قضائیه و اجرای قوانین بحث و دغدغه همیشگی روشنفکران، حقوق دانان و سیاستمداران در جامعه است و در مقابل، " قانون و حقوق" شهروندان توسط دولت ها پایمال شده اند.

اصل ۱۵۶ قانون اساسی جمهوری اسلامی این گونه می گوید: قوه قضائیه قوه ای است مستقل که "پشتیبان حقوق فردی و اجتماعی و مسئول تحقق بخشیدن به عدالت" است.

بند ۱ از اصل ۱۵۶ صراحت دارد که "رسیدگی و صدور حکم در مورد تظلمات، تعدیات، شکایات، حل و فصل دعاوی و رفع خصومات و اخذ تصمیم و اقدام لازم در آن از امور حسبیه،" که قانون معین می کند.

بند ۲ اصل ۱۵۶ "احیای حقوق عامه و گسترش عدل و آزادی های مشروع" را از وظایف قوه قضائیه می داند.

بند ۳ اصل ۱۵۶ "نظارت بر اجرای قوانین بر عهده "قوه قضائیه" گذاشته شده است.

هاشمی رفسنجانی از عناصر اصلی حکومت و یکی از فُقهایی هستند که به دلیل موقعیت های سیاسی- مذهبی که داشته است در جنایات انجام گرفته در کشور، و بی عدالتی موجود نقش فعال و تعیین کننده ای داشته اند. اینک از نادیده گرفتن قانون سخن می رانند. روشن است که خشونت های لفظی و رفتاری (بی قانونی) در کشور در حدی دامنه گسترانده است که نوبت به خانواده هاشمی رفسنجانی رسیده است. و رفسنجانی اولین فردی نیست که این روزها به نحوه اجرای قانون اشاره دارد؛ آقای مهندس میرحسین موسوی نخست وزیر سابق در نواری ویدیویی به هنگام سخنرانی، بدون ذکر نام، تعداد، تاریخ و محل وقوع حادثه، اشاره دارد که عوامل دولت عده ای را اعدام کرده و سپس اجساد آنها را در دریاچه نمک ریخته اند تا بدین گونه مشخص نشود "کی" بودند و "چه" می گفتند و مردم از حدود قتل های دولتی آگاه نشوند.

در حالی که ایشان در دفاع از کشتار سیاسیون دهه شصت نظرات متفاوتی داشتند و چنین می گفتند: یکی از احکام جمهوری اسلامی و اسلام این است که هر کس در برابر این نظام عادل جمهوری اسلامی بایستد - باید کشته شود و زخمی آنها هم باید زخمی تر شوند تا

بمیرند. این حکم اسلام است که از اول بوده و تا پایان هم خواهد بود. (۱)

هاشمی در جنایات واقع شده دخالت انکار ناپذیری داشته است و نگرانی هایشان مقارن شده است با سالگرد دو جنایت کم نظیر در که سالگرد آنها در پاییز و تابستان است و از آنها "جنایت ملی" یاد می شود. در میانه دو کشتار توسط دولت هستیم. قتل های معروف به زنجیره ای و قتل عام زندانیان سیاسی که سردمداران رژیم با قساوت و سنگدلی در حق شهروندانروا داشتند.

سر به نیست کردن دگراندیشان و به قتل رساندن «اهل قلم- نویسندگان و روزنامه نگاران» از جنایات نادری است که در دوره ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی برنامه ریزی می شود و تا روی کار آمدن رئیس جمهور خاتمی ادامه می یابد. کشتار دگراندیشان سعیدی سیرجانی، پوینده و مختاری، زالزاده ... و هم چنین پرتاب مینی بوس حامل نویسندگان به دره های شمال که گفته شده است «هاشمی رفسنجانی» این فرمان را داده بود؛ جملگی با تایید و دخالت مستقیم «سیدعلی خامنه ای» رهبر جمهوری اسلامی انجام گرفته است و وزارت اطلاعات بدون کم و کاست مجری و پیش برنده اوامر ضد بشری و سرکوب گرانه ولایت فقیه و دولت بوده است.

در اوایل انقلاب ۵۷ دولت دخالت آشکاری در سرکوب کانون نویسندگان و انجمن های مطبوعاتی و مطبوعه ها داشته است. با فرمان خمینی " قلم ها" را شکستند و مطبوعات آزاد و مستقل تعطیل شدند و هم چنین برای پیشبرد امر سانسور، اداره ممیزی را در کشور پایه نهادند. با تمهیدات سران حزب جمهوری اسلامی و دایر شدن ممیزی ها، مطبوعه ها قلع و قمع شدند و گروه گروه نویسندگان مطبوعه ها را روانه زندان ها ساختند. این دوره در میان طرفدارانش "دوران طلایی امام" لقب گرفته است. «انقلاب فرهنگی ۱۳۵۹» که منجر به کشته شدن ۳۲ دانشجو و تعطیل شدن دانشگاهها در سراسر کشور شد از دیگر اقداماتی است که بدست خط امامی ها صورت گرفته است. (۲)

حمله به دانشگاه ها و سرکوب دانشجویان با سخنان تحریک آمیز هاشمی رفسنجانی شروع شد. سخنان ایشان در روز ۲۶ فروردین ماه ۱۳۵۹ باعث تعطیلی و تشنج در دانشگاه تبریز گردید و سپس به دیگر دانشگاههای کشور سرایت کرد. (۳)

آقای میرحسین موسوی نخست وزیر از سران حزب جمهوری اسلامی سابق و

یکی از اعضای اصلی شورای انقلاب فرهنگی افتخارش خط امام ست و بدون نگاه کردن به گذشته ایی که در آن مشارکت داشته است از بی قانونی شکوه می کند. تاسف ایشان از بی قانونی در جامعه امروزست نه از سال هایی که زمام امور را در دست داشتند. زمام امور را یک دهه در دست داشتند و بالاترین آمار اعدام و سرکوب، زندان سیاسی و شکنجه مربوط به همان دوره است.

کشتار دوم. قتل عام زندانیان سیاسی یکی دیگر از نمونه عملکردهای خط امامی هاست که یک عرصه های مختلف سیاسی- اقتصادی- نظامی بودند. «قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷» در دهه ای خونین ست. و تا کنون بالغ بر نام ۵۰۰۰ از اعدام شدگان در تابستان خونین ۱۳۶۷ گردآوری و منتشر شده ست. مسئولان حکومتی متحدانه سعی بر محو تاریخی این جنایت دارند. در این سال مسئولان «حکومت- دولت»، بفرمان خمینی جنایت کار که بنیان گذار جمهوری اسلامی بود با برنامه ی از پیش تعیین شده ایی قتل عامی بی مانند صورت دادند. در تابستان خونین ۶۷ - تابستان مرگ، دولتیان بقصد ریشه کن کردن دگر اندیشیان، زندانیان سیاسی را قتل عام نمودند و اجساد قتل عام شدگان این واقعه خونین را هرگز تحویل بازماندگان ندادند. مجریان و عامران قتل عام زندانیان سیاسی، همواره سکوت کرده و با سکوت خود پرده بر واقعیت ها و حقایق کشیده اند.

فارس نیوز رسانه خبری حکومت در باره جنایت هولناک تابستان ۱۳۶۷ خورشیدی می نویسد: فتوایی که امام خمینی در مورد زندانیان و دستگیرشدگان منافقین صادر کرد که به حق می توان نام آن را فتوای نجات بخش نامید.

اصل ۱۵۶ قانون اساسی که ذکر آن در سطور بالایی رفت از تحقق عدالت می گوید؛ بنابراین افکار عمومی از قوه قضاییه انتظار دارد که نه بر اساس فتوا بلکه قانون را بی کم و کاست برای همه افراد در هر پست و مقامی، یکسان اجرا کند. پرسش این ست آیا کشتار زندانیان بی دفاع که در بی دادگاه های جمهوری اسلامی محکوم به حبس شده بودند، جلوه ای از «تحقق بخشیدن به عدالت» توسط قوه قضاییه بوده ست؟

مسئولان قضایی کشور در این رابطه خود را موظف به پاسخ گویی به خانواده های محترم اعدام شدگان ندانسته اند و گویا ساکنان ایران برده و اسیر جمهوری اسلامی ند که مسئولان مجاز به انجام هر گونه خشونت رفتاری و اقدامات غیرقانونی هستند. «قتل عام شصت و هفت» زندانیانی را در بر گرفت که در سال های پیش تر، در دادگاههایی

کوتاه مدت بدون حق داشتن وکیل مدافع و بدون قرائت کیفرخواست، بدون داشتن حق دفاع از خود، محاکمه و به حبس های مختلفی از پیش تعیین شده محکوم شده بودند. اعدام شدگان ۶۷ چندین سال از میزان محکومیت خویش را پشت سر گذارده بودند. سال ها سختی زندان را به جان خریده و انواع شکنجه های مرگ آور را تحمل و از سر گذرانده بودند؛ حتی در میانشان بودند کسانی که حکم به آزادی داشتند. آنها زنده نماندند چه رسد به آزادی!

تجربه نویسنده از دادگاه در جمهوری اسلامی که نمونه ای از محاکمه یک نسل از فعالان سیاسی ست که شعارشان "آزادی" برای ساکنان کشور بود این واقعیت را بدست می دهد که در دادگاههای رژیم امنیت قضایی و عدالت وجود ندارد و نشانه ای از برخورداری متهم از حقوق انسانی یافت نمی شود. به جای آن که قاضی در نهایت بی طرفی عمل کند، به دفاع از حاکمیت می پردازد و زندانیان را بی دلیل محکوم می کند. در غیر این صورت، در سال ۱۳۶۷ هیئت مرگ که متشکل از حجج اسلام حسین علی نیری، مصطفی پورمحمدی و دادستان مرتضی اشراقی بوده ست در زندان ها حاضر نمی شدند و حکم حلق آویز کردن فرزندان مردم را که در گذشته محکومیت گرفته بودند امضاء نمی کردند.

از آنجا که دادستان در دادگاهها حضور ندارد، بی قانونی حاکم می شود و اگر دادستانی شبیه اسدالله لاجوردی معدوم یا یکی از همفکران او حضور داشته باشد، حکم متهمان از پیش مشخص است. حتی اگر متهم بی گناه باشد، بی گناهی به جرم تبدیل می شود!

چنانچه صحبت از آن رفت دادگاههای جمهوری اسلامی با احکام از پیش تعیین شده تشکیل می شوند تا متهم را محکوم کنند. در این دادگاهها می کوشند تا سرکوب مخالفان را هرچه بیشتر شرعی جلوه دهند و آنان را با نام محارب و مرتد و مناقق روانه زندان کنند. با تمام این کوشش، رژیم یکسره در بوق می دمد که جمهوری اسلامی زندانی سیاسی ندارد و زندانیان سیاسی را به عنوان "سیاسی" معرفی نمی کند! در غیر این صورت می بایست که هر متهم اختیار انتخاب وکیل داشته باشد.

در بسیاری از دادگاهها، متهمان به مراتب آگاهتر، هوشیارتر و شجاعتر از قضات و بازپرسهایشان هستند، اما هرگز فرصت دفاع از خود را به دست نمی آورند. و هستند متهمانی که در حین محاکمه محکوم به تحمل ضربات تازیانه می شوند. باید اذعان کنم که هیچیک از این دادگاهها در شأن آن متهمان نیست. این نه فقط از جنبه آگاه نبودن

قاضی و بازجویان حاضر در جلسه دادگاه و لمپنیسم غالب بر آنهاست، بلکه از نظر رفتار تحقیر آمیز و موهنی است که از سوی قضات در جلسات دادرسی نسبت به متهمان سر می زند.

با «قتل عام زندانیان سیاسی در سال شصت و هفت» حکومت کار مخالفان و دگراندیشان را یکسره کرد؛ دلایل این جنایت خونبار که جان بهترین فرزندان خلق را گرفت تا به امروز در پستوخانه اشباح پنهان مانده است؛ و بر خانواده‌های محترم جان باختگان روشن نشده است. اما، آنچه مسلم است اینست که فرمان کشتار از سوی آیت الله خمینی صادر شده است و مسئولان نظام در اجرای این فرمان دخالت داشته اند رهبران و کادرهای سه قوه قضاییه، مقننه و مجریه که اغلب از رهبران حزب جمهوری اسلامی بودند.

توسط سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی آمار مختلفی از این کشتارها انتشار یافته و بیانگر این است که با گذشت سال‌ها هنوز تعداد انسان‌های اعدام شده در دهه شصت همچنان نامشخص باقی مانده است. حکومتیان چرایی این جنایت و ابعاد آن را با پنهان کاری بسته نگاه داشته اند. ولی بلندگوها و رسانه‌های وابسته به رژیم گستاخانه اعلام می کنند "برای کشتار زندانیان سیاسی و مخالفان نیازی به دادگاه و محاکمه آنها نیست حکم خمینی کافی است." (۴)

با داشتن تصویری معین از قضاوت در جمهوری اسلامی به عمق فجایع و به ابعاد وسیعتری بی عدالتی و بربریت می رسیم. مردم همواره ناظر بوده اند که بدست نوحکومتیان حقوق شان پایمال می شود و همچنین توسط نمایندگان مجلس حق شان به رسمیت شناخته نشده و با تصویب لوایح عصر حجری در مجموعه قوانین کشوری حقوق شهروندی از بین رفته است.

نادیده انگاشتن حقوق مردم توسط دولت، قتل عام زندانیان سیاسی، شقاوت و بی رحمی کادر زندان‌ها در مواجهه با جوانان و نوجوانانی که با داشتن یک اعلامیه به جوخه اعدام سپرده شدند این سوال را متبادر می کند که آیا فرزندان رفسنجانی سر از حلقه دار در می آورند؟ گذرشان آیا به تابوت‌های حاج داوود در قزلحصار و تاریک خانه‌های صبحی در زندان گوهردشت خواهد افتاد تا بدانند مسئولان جمهوری اسلامی با مردم چه کرده اند...

لندن

آبان ماه ۱۳۹۱

gozide1@gmail.com

پی نویس:

۱- " انقلاب فرهنگی ۱۳۵۹ از زبان بانیان و مسئولان جمهوری اسلامی،  
بقلم نویسنده

۲- روزنامه کیهان سال ۱۹۸۱ میلادی ۲۹ شهریور ۱۳۶۰

۳- انقلاب فرهنگی فاجعه و افتضاحی بوده است که مجریان پیش برنده  
این طرح از قبول مسئولیت و ایفای نقش پیشین خود در این واقعه  
جنایت بار سر باز زده؛ می گریزند و دیگران را مسبب و محرک فضای  
ایجاد شده در دانشگاه‌های کشور معرفی می کنند.

۴- فارس نیوز در پاسخ به خانواده های جانباخته گان در سالگرد قتل  
عام زندانیان سیاسی در ۱۳۶۷ خورشیدی

---

# راهکار های رسیدن به جمهوری مدرن و لائیک

فرهنگ قاسمی

مقدمه

هر جامعه برای دستیابی به اهداف معین خود، از نیروی محرکه ای  
برخوردار است که تضادهای بر سر راه خود را به کنار بزند و فاصله  
اش را با اهدافش کمتر بکند تا بدان اهداف برسد.

از ارسطو تا بیل گیت همه بر این باورند که انتظام دادن به این  
نیروی محرکه و اداره کردن این فرایند سیاست است. در این روند  
ادغام اخلاق در سیاست می تواند آن اجتماع را به سوی مناسبات  
انسانی و امنیت و رفاهیت بهتری برساند. هر روز که میگذرد این  
واقعیت تلخ بیش از پیش نمایان می گردد که سیاست و تدابیر اجتماعی  
اگر با اخلاقیات انسانی عجین نشده باشند، جامعه به قهقرا خواهد  
رفت. از آنجا که همه کشمکش ها و کوشش های سیاسی برحسب طبیعت و  
مادیات و طبق احوال انسان ها در جهت تحصیل قدرت و جاه و مقام  
انجام میشوند قوانین، چارچوب بندی های تشکیلاتی، استراتژی های و

حد و مرزها، قواعدی هستند تا ارزش‌های مدرن جامعه مدنی و اخلاقیات نیک انسانی، در میدان نبرد سیاسی، در بالاترین رتبه قرار بگیرند. در این تلاش‌ها و کشمکش‌ها پیوسته تسلط‌طلبی‌ها، حيله‌ها، زورگویی‌ها و پنهان‌کاری‌هایی وجود دارند که بایستی آنها را با مقاومت و خیزش‌های انسانی خنثی کرد تا منش‌های اخلاقی و ارزش‌های مدرن جامعه مدنی جای شهوت قدرت و تسلط جوئی رهبران را بگیرند.

جمهوری اسلامی ایران نه تنها از این تسلط جوئی و بی‌اخلاقی مستثنی نیست، بلکه به جهت حکومت دینی و نه هر دینی، بلکه دین اسلام که ریشه‌های دستورات و رسومات و قواعد آن از سنت‌های موجود در قبایل عقب مانده و انتقامجو آب خورده اند و در طول تاریخ از فرایند تحول بهره نبرده اند، در یکی از بالاترین رده‌های استبداد و واپسگرایی اجتماعی قرار دارد. برای همین خیزش علیه این رژیم جبار و نابود ساختن آن کمک به مردم ایران و انسانیت است.

امروز که مملکت ما در چهار سوی مخاطرات، خشونت و جنگ غوطه ور شده است، مخالفین رژیم با اینکه در جستجوی راه‌حلی‌ها برای کنار زدن آن هستند، اما متاسفانه تاکنون توفیقی نیافته‌اند. در زیر به بخش‌هایی از عدم کامیابی اپوزیسیون می‌پردازیم و کوشش می‌کنیم راهکارهایی را برای دست یافتن به یک جمهوری مدرن و لائیک مورد دقت قرار دهیم.

### «میوپی» اپوزیسیون

اپوزیسیون ایران سال‌هاست از بیماری «میوپی» (۱) رنج می‌برد و متاسفانه دامنه این بیماری هر روز، با پیدا شدن افرادی که اعتقادی به اصول و مبانی اخلاقی علم سیاست ندارند و سیاق مدبرانه کنشگری سیاسی و اجتماعی را رعایت نمی‌کنند، گسترش بیشتری پیدا می‌کند.

نزدیک بینی در محافل مخالفین جمهوری اسلامی از سالهای بعد از انقلاب و اساساً از این تفکر سرچشمه گرفت که در آن سال‌ها کسی باور نمی‌کرد آخوند‌ها بتوانند به مدت طولانی بر سر قدرت بمانند. سال‌های بسیاری رهبران اپوزیسیون پیام می‌دادند تا شش ماه دیگر، تا یک سال دیگر رژیم سرنگون خواهد شد. این رفتار نزدیک بینانه پس از نزدیک به چهار دهه، نه تنها هنوز از بین نرفته بلکه برعکس رشد هم پیدا کرده است. در نوشته‌ای بیش از ۱۰ سال پیش تحت عنوان «اپوزیسیون نیاز به «ویزیون» و نوآوری دارد» (۲)، به این موضوع

پرداخته شده است. امروز چیزی عوض نشده تا جایی که من اطلاع دارم، اپوزیسیون در داخل و در خارج چشم انداز و «ویزیون» مشخصی برای آینده ایران ترسیم نکرده است. با این منش نه تنها جمهوری اسلامی به حیات خود ادامه خواهد داد تازه اگر هم بیفتد مشکلات اساسی بدون پاسخ و راه حل خواهند ماند.

## وابستگی به قدرت ها خارجی

چندی پیش دوست تازه ای در یکی از جلسات، حتما از روی صداقت، میگفت بدون کمک خارجی نمیتوان این رژیم را سرنگون کرد! فرصت نشد تا به او بگویم این نظر غلط است. غلط است زیرا وقتی خارجی کمک کرد بدون شک می خواهد مهمیز خود را بر شما بیندازد و آنرا نگهدارد. دوم و مهمتر این است که این کشور های خارجی که شما انتظار کمک از آنها دارید بیهوده به کسی کمک نمی کنند. اصولا در سیاست، به ویژه در سیاست غرب چنین فرهنگی وجود ندارد، هر کمکی باید بازگشتی داشته باشد. کسی که چنین تعهدی را قبول کند نسبت به مردم ایران خیانت کرده است. سوم اینکه، خارجی ها یعنی همین کشورهای که شما چشم به کمک آنان دارید خود در بحران های شدید اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و محیط زیستی گرفتارند. وانگهی علت اساسی این بحران ها و دشواری ها در این است که رهبران این کشورها، رهبران واقعی آنها نیستند و بیشتر بازیچه دست کسانی هستند که به وسیله ی لابی های قدرت های جهانی و با ابزارهای سرمایه داری و نفوذ احزابی که هویت و استقلال واقعی خود را از دست داده اند بر سر کار آمده اند. چنین رهبرانی نمیتوانند اقدامات استراتژیک واقعی داشته باشند و در راه آن گام های اساسی بردارند. در واقع استراتژ های اصلی این افراد کسانی هستند که آنها را بر روی کار می آورند، آنها فقط با قول های انتخاباتی و تبلیغاتی رای کسب میکنند، سپس مرتب دست به تبلیغات می زنند تا موقعیت خود را نگهداری کنند.

چهارم، اگر قرار است تغییراتی در ایران به وجود بیاید باید به نیروی بیدار اپوزیسیون و مردم ایران متکی باشد و هرگونه کمک خارجی را باید رها کرد. با کارمندان و حقوق بگیران امریکا و روسیه و اروپا و اسرائیل و عربستان و ترکیه و اصولا با کمک خارجی از زیر یوغ استبداد نمیتوان رها شد. بزرگترین شاهد این گفته وضعیت تاسف بار کنونی اپوزیسیون است که در گستره آن کسانی ظهور میکنند و از مطبوعات و رادیوها و تلویزیون ها و گروه های مجازی و وسایل ارتباط جمعی مدرن که از ابزارهای اصلی تبلیغات محسوب می

شوند، استفاده و در مورد هر امری اظهار نظر و غلو می کنند تا نظراتشان جالب تر جلوه پیدا کند و در اثر آن کینه یا شوق مردم را دامن بزنند و از خود قهرمانی افسانه ای بسازند و گروهی از مردمان را شیفته خود کرده و با قول و وعده برای خود وجهه و سودی کسب نمایند. این قبیل افراد اپوزیسیون با امید آفرینی های صوری و با وابستگی به قدرت های خارجی اعتماد و ایمان به مبارزه را در مردم خدشه دار میسازند.

### مبارزه در رژیم ، مبارزه با رژیم

در سپهر اپوزیسیون خارج از کشور به طور کلی دو جریان یا دو نحله بزرگ مشاهده می شود که هر کدام برای خود حقانیت تغییر رژیم قائلند، اما چون همگون نیستند این حقانیت به جای اینکه نزدیکی به وجود آورد خود موضوع عدم توافق گردیده و به صورت سلاح مبارزه مورد استفاده طرفین قرار می گیرد.

یکی جریانی است که اعتقاد دارد با دست زدن به اصلاحات از داخل خود رژیم می توان تغییراتی را در جمهوری اسلامی به وجود آورد که خواست های ملت ایران را پاسخگو باشند. دومی شامل جریانی می باشد که اعتقاد دارد از داخل این رژیم به دمکراسی و آزادی و به یک جامعه مدرن که در آن جدایی دین و دولت رعایت شود نمی توان دست یافت. چون خود را از نحله ی اول نمی دانم بنابراین به خود اجازه نمیدهم در مورد راهکار های آن گروه اظهار نظر بکنم. اما با وجود این لازم میدانم در باره این نحله دو مورد را یادآوری کرده باشم. یکم، برای اینکه این گروه بتوانند از طریق رژیم کنونی به هدف خود برسند طبیعتاً باید قوانین جاری کشور جمهوری اسلامی را رعایت کرده و محترم بشناسند و در چهارچوب آن عمل کنند. دوم آنکه با این روشی که نحله ی اول انتخاب کرده است نباید دشمنی داشت و نباید سعی کرد آنها را تخریب نمود و اصل را باید بر این گذاشت که در جامعه روش های مختلفی برای مبارزه با یک رژیم استبدادی وجود دارند و انسان ها بر اساس شناخت و موقعیت خودشان و تجربیاتی که در زندگی سیاسی کسب کرده اند راهی را انتخاب می کنند که از نظر وجدان سیاسی خودشان درست باشد. بنابراین باید اجازه داد که آنها کار خودشان را بکنند. نحله دوم هم باید کار خودش را به شکلی که خود تشخیص می دهد، در امر مبارزه با رژیم سامان داده و به سرانجام برساند. در اینجا نیز باید از نحله اول خواست که در کارهای نحله دوم دخالت نکرده و از حقانیت او که نابودی رژیم جمهوری اسلامی است، به عنوان سلاح علیه او استفاده نکند. در واقع می خواهم بگویم که هر دو نحله

باید آزادانه و فرای ناهمگونی حقانیت شان، بتوانند در راه و هدفی که دارند گام بردارند. با کلامی که در حرف آخر این پیشنهاد خواهم نگاشت خواهیم دید شاید این دو نحله در مرحله ای مددکار یکدیگر قرار بگیرند.

### جمهوری اسلامی رفت!

حال راهکار هایی را با شما به مشارکت میگذارم که نحله دوم باید در دستور کار خود قرار دهد.

بی تردید کسانی که با رژیم شاه مبارزه کرده اند به خوبی به یاد دارند که ما بعد از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ گفتیم شاه سلطنت کند که بی فایده بود. او خواست حکومت کند. یعنی هم در قوه قانونگذاری، هم در قوه اجرائی و هم در قوه قضائی دخالت می کرد، سیستم تک حزبی رستاخیز را درست کرد و گفت هر کس نمی خواهد عضو آن شود از مملکت برود. ما ماندیم، بعد گفتیم شاه باید برود و مبارزه کردیم، تا اینکه به دنبال همه ی اتفاقات و مبارزاتی که به شکل های مختلف و در مراحل گوناگون در ایران در آن سالها انجام گرفت، سرانجام در سال ۵۷ انقلاب اتفاق افتاد و روزی روزنامه ها نوشتند "شاه رفت".

شاه رفت، اما دقیقا که هیچ، تقریبا هم نمی دانستیم چه چیزی باید بیاید و جانشین رژیم پادشاهی بشود. به مدت ۲۵ سال گفتیم شاه برود، اما هرگز به درستی نگفتیم که چه بیاید. چند دسته شدیم. شاه رفت و همه دیدیم که خمینی آمد و وعده هایی داد که هر روز تغییر می کردند، زیرا آخوند خمینی اگرچه حکومت اسلامی می خواست اما از برنامه ریزی و کشورداری هیچ نمی دانست و طمع قدرت داشت. روشنفکران دینی و حزب توده و اقمارش، به خدمت آخوند درآمدند و کار پردازی کردند تا او بر جامعه تسلط پیدا کند، در این ماجرا توده مردم هم سردرگم و بی برنامه بسیج شده بودند، شعار های آنها را طوطی وار دنبال می کردند. آنان با چهره انقلابی و به نام انقلاب دست به هر اقدامی زدند، محاکمات انقلابی، تیرباران های انقلابی پشت سر هم انجام گرفتند، دانشجویان خط امام با سفارت گیری قوانین بین المللی را زیر پا گذاشتند، زندان ها که در اثر انقلاب از مخالفین خالی شده بود دوباره پر شدند و شکنجه ها ابعادی چند برابر پیدا کردند. برخی گفتند حکومت اسلامی بهترین حکومت هاست گروهی به این راه رفتند. برخی دیگر گفتند اسلام خوبست اما ولایت فقیه خوب نیست عده ای دیگر هم به این یکی راه رفتند. عده ای دیگر که تعداد آنها

کافی نبود، خواستار یک حاکمیت ملی مبتنی بر دموکراسی و آزادی و عدم وابستگی شدند حرفشان گوش شنوایی نداشت و خودشان هم برنامه نداشتند، قربانی آزادی‌خواهی گردیدند. این دو نقصان بزرگ یعنی عدم کفایت در برقراری ارتباط با توده مردم از یک سو و عدم لیاقت در آماده کردن یک برنامه اجتماعی دقیق از سوی دیگر، آنها را به گوشه ای انداخت. زمانی نگذشت حکومت اسلامی به ولایت فقیه تبدیل گردید و دمار از روزگار چپ، راست، میانه و هر معترض دیگر از کارگر و دهقان و تا روشنفکر و دگر اندیش درآورد. آخوند تحت حاکمیت ولایت فقیه شروع به حکومت کرد و حکومت میکنند و حقوق ملت ایران را بی محابا زیر پا میگذارد.

اما ما به عنوان طرفداران مدرنیته و لائیسیته اگر به عقاید خود وفادار باشیم چاره ای به جز مخالفت سرسختانه با رژیم جمهوری اسلامی نداریم و به ناچار خواستار از بین رفتن آن هستیم. این حقانیت ماست.

در اینجا وارد این مقوله نمی شویم که این رژیم به چه شکل می افتد و یا به شکل باید بیفتد. اما فراموش نمی کنیم که نحوه افتادن رژیم در ساختن نظام آینده ایران بسیار مهم می باشد و بر اساس تغییرات و تحولاتی که در دوره گذار از جمهوری اسلامی به وجود می آید سامانه و چهارچوب رژیم آینده چیده خواهد شد. باز خوب است تکرار کنیم، ما به عنوان طرفداران مدرنیته و لائیسیته هیچ علاقه ای به خشونت و سرنگونی رژیم با توسل به شیوه های قهرآمیز نداریم و علاقمندیم که این حکومت جبار در شرایطی از بین برود که کمترین صدمات و لطمات به کشور و به مردم ایران و منطقه وارد شود و در این راه کوشا هستیم.

### سه پرسش اساسی

ما به عنوان اپوزیسیون نحله ی دوم که از نظر کمیت و چه بسا هم از نظر کیفیت ناچیز نمی باشیم اما اشکال بزرگی در کار ما است که تکه تکه و پراکنده هستیم و هنوز نتوانسته ایم نیروهای خود را به حول یک برنامه مشخص واقعی و عملی جمع کنیم. می گویم رژیم باید سرنگون شود. فکر کنیم امروز جمهوری اسلامی افتاد، آن بخش از اپوزیسیون ایران که بتواند چشمانداز مشخصی از فردای ایران را به دقت و با شفافیت ارائه دهد، به جای اقدامات لحظه ای و عملیات موردی، به مسائل راهبردی بیاورد، تاکتیک هایش را برای استراتژی خود آماده و بدان عمل کند، خواهد توانست برای آینده ی ایران مفید واقع شود.

راهکارهای این اپوزیسیون باید راهبردی باشند یا به اصطلاح قدما تاکتیک‌ها باید در خدمت استراتژی عمل کنند. ما به عنوان نحلّه دوم که خواستار نابودی رژیم جمهوری اسلامی هستیم، اگر استراتژی نداشته باشیم تاکتیک به درد نمیخورد، و در این صورت در واقع تاکتیک هم نداریم. اگر استراتژی نداشته باشیم برنامه‌ریزی نکرده ایم. اگر استراتژی نداشته باشیم نیروی مادی و غیرمادی را برای سازندگی فراهم نساخته ایم، اگر استراتژی نداشته باشیم رژیم از ما جلوتر عمل خواهد کرد. کما اینکه در حال حاضر در چنین وضعیتی هستیم و فقط به عملیات واکنشی می‌پردازیم.

پس پرسش نخست این است که ما چه می‌خواهیم؟ باید برای این پرسش اساسی پاسخی اساسی داشته باشیم، با پاسخ به این پرسش برای ما روشن خواهد شد که در آن روزی که رژیم می‌افتد ما تا کجا آمادگی داریم که در سازندگی کشور مشارکت کنیم و در راستای اهداف خود در برنامه‌های آتی کشور اثرگذار باشیم. به عبارت دیگر ما می‌دانیم که می‌خواهیم رژیم جمهوری اسلامی سرنگون شود باید نیز بدانیم به جایش چه می‌خواهیم و اگر می‌دانیم باید آن را به طور مشخص تنظیم و آماده کنیم و به مردم ارائه دهیم.

پرسش دومی را که این نحلّه باید بدان پاسخگو باشد، این است که با چه کسانی می‌خواهد برای ساختن جامعه فردا همکاری کند. به طور طبیعی نخستین پاسخی که برای این سوال می‌توان در نظر گرفت این است که جامعه فردا باید با اتکاء به نیروی ملت اصلاح و ساخته شود. اما این پاسخ به تنهایی کافی نیست. زیرا برای ساختن یک جامعه، بی‌تردید نیازمند افراد متعهد و متخصص در امور اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، مدیریتی و ... هستیم. به عبارت دیگر باید یک اکیب متخصص و کاردان و متعهد، با توجه به اصول و ضوابطی برای سازندگی کشور به شکل هم‌پیمان و به هم‌بسته وارد عمل شود. این همبستگی را باید امروز به وجود آورد، فردا دیر است. اگر امروز نتوانیم به طور روشن و واقع‌بینانه همراهان، هم‌پیمانان، همکاران و همگامان آینده خود را مشخص کنیم طبیعتاً آن روز موعود با مشکلات بزرگی روبرو خواهیم شد. بنابراین ضرورت پیدا می‌کند که ما به امر ایجاد همراهی، همگامی، همکاری، همگرایی، اتحاد و همبستگی با همه کسانی که قادرند بعد از افتادن رژیم در سطوح مختلف مدیریت جامعه و اداره کشور، در کنار هم قرار بگیرند و با هم تلاش کنند، بپردازد.

واقع بینی در اتحاد نخستین شرط است. نباید فراموش کنیم سال‌هاست که بسیاری از مخالفین جمهوری اسلامی به دنبال اتحاد های بزرگ

هستند و می خواهند همه را با هم در زیر یک سقف بزرگ متحد کنند؛ اما متاسفانه تا کنون به نتیجه ای نائل نیامده اند. باید از تجربیات این چند دهه گذشته متوجه شده باشیم که چنین کاری، یعنی جمع کردن همه، دور از واقعیت بوده و امکان پذیر نیست. به درستی به خاطر دارم که شاپور بختیار که جانش را در راه مخالفت با رژیم جمهوری اسلامی گذاشت، می گفت "برای برانداختن رژیم خمینی حاضرم با شیطان هم اتحاد کنم". این خواست غیر واقعی، نه تنها اتحادی را به وجود نیآورد، بلکه موجبات بی راهه رفتن را نیز فراهم کرد و بختیار جانش را در این سودا گذاشت و رفت. در دهه های اخیر دیگرانی را هم که به مراتب از او کم اهمیت تر بودند می توان نام برد که به دنبال اتحاد های بزرگ بودند و به نتیجه ای نرسیدند. از سوی دیگر مشاهده می شود که تعداد گروه ها و دسته های کوچک که هر کدام مدعی به وجود آوردن آن اتحاد بزرگ هستند هر روز توسعه پیدا می کند و متاسفانه اکثریت آنها پس از مدتی کوتاه با شکست مواجه می شوند و از آن هدف اتحاد بزرگ هسته کوچکی بیشتر به جای نمی ماند. با توجه به تجربیات شاید درست این باشد که به جمع آوری هسته های کوچک اما همگرا و جمع کننده که بتوانند در بلند مدت با هم همکاری کنند، پردازیم.

سومین پرسشی را که باید مورد توجه قرار بدهیم و برایش پاسخ پیدا بکنیم تدابیر مربوط به نحوه کشورداری است که با تعیین راهبردی مناسب برای دست یافتن به راهکارهای درست، بایستی از آن جمله به پرسش های زیر پاسخ داد: چگونه می خواهیم نظام آینده ایران را انتظام بدهیم؟ ساختار دولت آینده ایران چگونه باید باشد؟ روابط قوا بر چه اساسی باید نظم بگیرند تا دموکراسی و آزادی و لائسیته برقرار شوند؟ وضعیت مطبوعات، روزنامه ها، احزاب و روابط ارتباطاتی مجازی، به چه شکل و در دست چه کسی باید باشد؟ در جمهوری ایران پاسخ ما نسبت به معضل عدم تمرکز قوا و مشارکت اقوام در امور خود و امور کشوری جمهوری ایران و دموکراسی اجتماعی چیست؟ نقش و رسالت قدرتی که می خواهد حکومت بکند در برابر مطالبات و جنبش های اجتماعی چگونه می باشد؟ حاکمیت ملی را چگونه باید برقرار کرد؟ در شرائط امروز جهان، استقلال و عدم وابستگی را چگونه باید تعیین و تعریف کرد و بدان عمل نمود؟ سیاست های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و روابط خارجی و بسیاری سوالاتی دیگر از این قبیل که به ناچار ما را به تدوین دو سند ملزوم می دارد یکی اساسنامه و قواعد دوران گذار و دومی پیش نویس قانون اساسی جمهوری ایران راهبری می کنند. پیش نویسی که باید بعد از افتادن جمهوری اسلامی و

در دوران گذار به مجلس موسسان آینده ایران پیشنهاد گردد.

در این فرآیند باید گروه هایی که شبیه هم فکر می کنند به هم بپیوندند و گروهی به گروه دیگر نپیوندند. اصل به هم پیوستن را که بسیار مهم می باشد، در عمل رعایت کنیم، فصل مشترک به وجود بیاوریم. در اثر به هم پیوستن است که می توان به تفاهم رسید و پلاتفرمی را تهیه کرد.

هر پلاتفرمی لازم است که تنها نماند و در جستجوی پلاتفرم های دیگری باشد تا پلاتفرم ها بتوانند باز به هم بپیوندند و پلاتفرم بزرگتری را به وجود آورند. مانند آنچه در دبستان خوانده ایم که یک ترکه تنها توان کافی ندارد و شکننده است، اما اگر ترکه ها در کنار هم قرار بگیرند قدرتی پیدا خواهند کرد شکستن آن راحت نیست.

## حرف آخر

فراموش نکنیم فردای برکناری و سقوط رژیم، به هر شکل که باشد، جامعه آینده ایران حداقل در مقابل دو قطب بزرگ قرار خواهد گرفت: یکی قطب طرفدار جدایی دین از دولت یا لائیک ها، دیگری متشکل از کسان و جریاناتی است که می خواهد امور مذهبی و دینی در نهاد دولت و مملکت داری دخالت داشته باشند.

در جامعه ای که بخش بزرگی از آن را توده های فقیر و مذهبی تشکیل میدهد و قوانین و مقررات و رسومات اسلامی در اعماق آن نهادینه شده اند، برای طرفداران یک جمهوری مدرن و لائیک سه اصل زیر قابل چانه زدن نیست زیرا راه رشد را هموار میکنند. یکم؛ همبستگی لائیک ها. دوم؛ اصل جدایی دین و دولت. سوم؛ حقوق برابر زن و مرد.

پاریس هجدهم دسامبر ۲۰۱۶ برابر با ۲۸ آذر ۱۳۹۵

---

۱- (myopie) معادل آن در فارسی «نزدیک بینی» است.

۲- جنبشی انتخابات آزاد و حاکمیت ملت فرهنگ قاسمی چاپ دوم صفحه ۱۴۳ تا ۱۵۳ انتشارات جامعه ی رنگین کمان بنیاد آزادی اندیشه و بیان.

# درباره گورخوابان و کارتن خوابان و راه حل نظام برای حل مسئله

چند گفتگوی کوتاه با مهرداد درویش پور

پرونده نکبت و رنج شگفت انگیز ایرانیان روز به روز قهقورتر می شود. آخرین آن گزارش تکان دهنده زندگی گورخواب های نصیر آباد بود که با به سر کردن شب در قبرها برای فرار از سرمای زمستان نوعی جدید و باورنکردنی از مسکن گزینی را به نمایش گذاشتند.

هنوز از شوک خبر درنیامده نحوه واکنش مسئولان شوک دیگری وارد کرد. نخست مامو ان حکومتی با ضرب و شتم گورخوابان، در پی "راه حل موقت" حل رسوایی ناشی از پدیده گورخوابی در ایران برای نظام برآمدند. سپس برخی از آنان این گزارش را غیر مستند خواندند. پس از آن امام جمعه اردبیل و نماینده خامنه ای در مجلس خبرگان مدعی شد عکس های منتشر شده مربوط به ۱۶ سال پیش در خصوص چند معتاد بوده است که از فیلم برهنه و باد ساخته نیما سروسرستانی برداشته شده است!

حال آن که نه محل زندگی گورخوابان در فیلم برهنه درباد و نه افراد مصاحبه شونده در آن فیلم ربطی به گزارش و عکس ها و چهره های منتشر شده در گزارش شهروند از گورخوابان ندارد. فیلم تکان دهنده نیما سروسرستانی تنها نشانگر کمیک یا تراژیک بودن سخنان رئیس جمهوری است که مدعی شد تا کنون خبر از وجود این پدیده نداشته است. اما این همه رسوایی در کنار سکوت مطلق رهبری کافی نبود تا در پی چند اظهار نظر شبه فاشیستی برخی از "هنرمندان"، مدیر عامل اجتماعی استان تهران نیز از "راه حل نهایی" نژادپرستان عصر نازی ها در آلمان برای حل مشکل گروه های به شدت آسیب پذیر دفاع کرده و خواستار عقیم کردن زنان کارتن خواب البته با جلب "رضایت" آنان شود. در این سه گفتگوی کوتاه با صدای امریکا و رادیو فردا به اختصار به این پدیده همچون نشانه انحطاط اخلاقی کامل نظام و

سوسیال داروینسم نهفته در آن همچون راه حل برخی از مسئولان حکومتی برای ریشه کن کردن این معضل پرداخته ام. "مسئولان به جای رسیدگی، صورت مسئله گورخواب ها را پاک کردند" در گفتگو با صدای آمریکا

<http://ir.voanews.com/a/mehrdad-darvishpour/3656058.html>

«گورخوابی، اوج انحطاط اخلاقی نظام جمهوری اسلامی» درگفتگو با رادیو فردا

<http://www.radiofarda.com/a/28202106.html>

"عقیم‌سازی اختیاری کارتن‌خواب‌ها؛ دیدگاه مهرداد درویش‌پور" در گفتگو با رادیو فردا

<http://www.radiofarda.com/a/28208520.html>

---

## جمهوری اسلامی ایران و انتخابات ریاست جمهور آینده

کیومرث صابغی

وقتی خاتمی با رای ۲۰ میلیونی به ریاست جمهوری برگزیده شد و طرح اصلاح طلبی را پیش کشید، بی شک تلنگری بر شقیقه اصول‌گرایان وارد شد. نگرانی از اینکه شاید این انتخاب سر آغاز تحولی باشد،

آنان را به چند گروه بی‌خیال، وحشت‌زده و دلواپس تقسیم کرد. لکن خیلی زود، یعنی آن زمان که وی اعلام کرد، مردم ممنون برای انتخاب من و حالا همگی برای استراحت به خانه‌هایشان بروید و بدانید که من بیدارم، خیال وحشت‌زدگان و دلواپسان جناح اصول‌گرا هم راحت شد. زیرا دانستند که با این آگهی، خطر حضور و نقش مردم در پشتیبانی از اصلاح طلبی و بر خورد با آن رنگ باخت. تنها کاری که برای آنان باقی می‌ماند، چه‌گونه رقصان کردن این یک نفر بود که آن هم با توجه به تمام اعتقادات خاتمی مبنی بر اینکه راه "گفتمان تمدن‌ها

” همانا ادامه راه طلایی ”امام خمینی ” است، اصول گرایان را اساسا از دست زدن به هر کاری که لازمه اش کشمکش و یا ایجاد تنش بود، باز داشت. چه که رئیس جمهور منتخب، خود با گلابه ها، غر زدن ها و کنایه های بی جان که ” نمی گذارند من کاری انجام بدهم “، «من یک تدارکاتچی بیش نیستم»، عملا هم اعلام ورشکستگی نمود و هم بر پیوند با کلیت ساختار جمهوری اسلامی و ایجاد راحتی خیال ولی فقیه تاکید ورزید. انعکاس این ورشکستگی را هنگام انتخابات سال ۸۸ مشاهده کردیم که اصول گرایان توانستند به عریان و با دریدگی و خونخواری، تلاش های مسالمت آمیز مردم برای باز تولید قول و قرارهای یک جامعه مدنی را در هم بشکنند. بر همین قرار بود که در انتخاب روحانی - نماینده مشترک نئو لیبرال های وطنی ( رفسنجانی و اردوگاهش ) و مدارا گرایان جدید که جایگزین اصلاح طلبان سابق شده بودند - دغدغه و وسواس زیادی به خرج ندادند. چه که از تجربه دوران خاتمی و سرنوشت همه نیرو های پشیمانانش، کوله باری بر پشت داشتند.

روحانی انتخاب شد و بررسی ” کارنامه شش ماهه و یکساله ایشان ” توسط مشتاقان وی، چه در داخل و چه در خارج، بار دیگر انعکاسی از ” نا توانی ” در انجام ” کارها ” بود. جالب اینکه در دوران خاتمی سخن از مردم و نبود تشکلات تاثیر گذار بیرون از سیستم می رفت و عده ای نتیجه گیری می کردند که خاتمی تنها است و لذا کاری انجام شدنی نیست. اما در دوران روحانی، تعداد نمایندگان قابل شمارش طرفدار ایشان در مجلس و نیز توانمند شدن قطبی جدید از نتیجه پیوند دو رقیب سابق، خاتمی و رفسنجانی، که دستی در درون سیستم و در مراکز قدرت تاثیر گذار و نیز در تشکلات مدافع خود در خارج از کشور دارند، جایی برای بهانه ” تنهایی روحانی ” باقی نمی گذارد. همین جا برای آنان که به عنوان نمونه از موفقیت دولت ایشان در ” حل ” مساله اتمی و عقد قراردادهای جدید با غرب نقل می آورند، باید گفت که صرفنظر از روند تاثیر گذاری نقش های بازیگر و نتیجه غایی آن مذاکرات، مشکل مردم ایران بمب اتم نیست. ۳۶ سال است که بختک دیکتاتوری مذهبی و شیخ ضد مردمی نظامی عقب گرا، امنیت فردی و اجتماعی، آزادی فکر و اندیشه و آینده نگری یک جامعه مدنی را مخدوش کرده و با ترویج و آموزش اجباری خرافات در عرصه های مختلف زندگی، گام های بلند در مسخ کردن فرهنگ ملتی برداشته است.

## اما انتخابات آینده:

به گمان من به دو دلیل، شانس انتخاب دو باره روحانی بسیار قوی و بدون تنش خواهد بود.

یکم - چهار سال گذشته به اصول گرایان نشان داد که برای آنان، وحدت خاتمی - رفسنجانی، پیکی بی خطر و شاید از جهاتی سودمند هم باشد زیرا با انتخاب نمایندگان آنان در دولت و مجلس، عملاً از نقش خطر رقابتی و ایجاد درد سر کاسته می گردد. به یاد بیآوریم که اخیراً رفسنجانی در مصاحبه یی از عشقش به خامنه ای سخن می گفت. در عین اینکه مردم هم با این تصور که نماینده آنان در درون سیستم است و اگر تقصیری هست، آنان نیز در آن شریکند، خود را بخشی از سیستم بدانند (ترفند خامنه ای مبنی بر اینکه حتی اگر مخالف هم هستید راء بدهید، بیان خواستاری مشروعیت همگانی بود).

به عنوان نمونه می توان از بی نیازی این دولت در ارائه و طرح هر گونه لایحه ترمیم اجتماعی در مجلس و از افزایش تعداد اعدام های دوران ریاست جمهوری حسن روحانی در قیاس با گذشته و از نقش فعال پور محمدی، وزیر دادگستری که امضایش در زیر احکام اعدام چندین هزار نفر از قربانیان سال های ۶۷ و ۶۸ حک شده است، در صدور فرمان مرگ و ایجاد صحنه های اعدام محلی که بر تماشاچیان آن روز بروز افزوده می شوند، نام برد.

دوم - چندی پیش وقتی خامنه ای، احمدی نژاد را از نامزدی ریاست جمهوری منع کرد، در واقع پیامی سراسری صادر کرد و گفت که نه تنها مخالفتی اصولی با انتخاب روحانی ندارد ( اگر چه رقیبان ساختگی دیگری را هم به روی صحنه خواهند آورد)، بلکه به لحاظ اینکه با تشکیل اتحاد جدید، تنش ها تخفیف یافته اند و آقای رئیس جمهور هم هیچگونه گله مندی از اوضاع موجود ندارد، این وصلت را مبارک می دانیم.

ارزیابی آنان چندان هم دور از مصلحت نیست. با این وصلت، این رژیم نیست که زحمت و هزینه آرامش خود را می پردازد. این مردم هستند که با سپردن پرچم اعتراض و خواست های خود به نمایندگان دروغین خود، خاطر خامنه ای را آرام می بخشند.

با آنچه که در کارنامه ۳۶ سال گذشته نظام جمهوری اسلامی نقش یافته و نیز ارزیابی از "اعتدال و رستگار طلبی" نیروهای اصلاح طلب که مسیحای بخش امیدواران خارج از کشور نیز هستند، می توان به این نتیجه رسید که آرزوی اینکه رژیم روزی و آن هم به زودی از درون متلاشی شده و فرو بپاشد، آرزویی در نهایت اگر نه کودکانه، بسیار غیر سیاسی است.

سوال - چرا شوروی سابق فرو پاشید و ایران نه؟

پاسخ - شوروی سابق مملکتی (اتحادی از جماهیر نامیمون و غریبه از هم) چند ملیتی چند نژادی و با هویت های متفاوت، فقیر، بدون پیش بینی آینده سیاسی، اقتصادی ورشکسته و نیز نا توان در مقابل تحولات تکنولوژیکی و تکنیکی و مهم تر از همه حامل روانی پاشیده و پوسیده از استبدادی ایدئولوژیکی بود. ایدئولوژی که نسل های جدید کمتر رنگ تعلق بدان داشتند. در مقابل، رژیم ایران با توسل به مذهب و استفاده از ثروت تمام نشدنی منابع نفتی هم احساس فردی و هم ثروت مملکتی را به جهت بقای خود هدایت می کند. به یاد بیاورید که هیتلر توانست با بهبود بخشیدن به اوضاع اقتصادی آلمان، این کشور را نازی کند.

خط آخر - به گمان من تا زمانی که نظام جمهوری اسلامی باقی است، تحریم انتخابات نیز حکمی باقی است.

سپتامبر ۲۰۱۶

نظرات (1)

نوع نگاه ما به تحولات و شیوه تئوریزه کردن نقش و عمل ما (بعنوان اپوزیسیون) و به اشتراك گذاری ان با مردم ایا درست است؟  
1جمعه ، 23 مهر 1395 ، 21:11

مهرداد فتحی

مطلب ناتمام هست اما ناتمام هم گویاست شاید ناهید خانم مخالفت کنند اما مایلم با شما به اشتراك بگذارم. مطلب را دوست گرامی آقای راستگونی کمی بر ان افزودند ان را هم میگذارم به گمانم قابل بحث و طرح باشد. این مطلب ناتمام من هست بعد مطالعه مطلب آقای صابغی: "با سلام

البته که مطلب آقای صابغی "جمهوری اسلامی ایران و انتخابات ریاست جمهور آینده" منتشره در سایت جدل (ندای آزادی) يك نگرش و جهت اطلاع بوده اما از فرصت استفاده می کنم چند ملاحظه و نکته که در ان دیدم را با امید به توجه دوستان، می نویسم.

کلام، استدلال و در اخر حکم عدم شرکت در انتخابات رو درست و حاوی بخشی از واقعیت می دانم.

اما روح کلی حاکم بر نگرش را روح و محتوی توام با پذیرش و حس شکست یافتم.

(خاطر جمعی رژیم از حرکت و روند سیاسی، پرشدن روزافزون میادین اعدام از تماشاجی، تحکیم رژیم با تزریق خرافات با پول و ...)

ته خواندن مطلب من خواننده که از قضا عمری در مصاف با دیکتاتوری مذهبی حاکم سر کردم از مطلب ورای نکته تحریم انتخابات یا بعدش باید بپذیرم و اضافه کنم شوروی سقوط کرد اما اخوند نه!

بعد مقدمه بالا، تلاش می کنم کوتاه نقص و عکس مطلب فوق را فورموله

بیان کنم.

- مبارزه مصاف دو نیروی متضاد و در اینجا رژیم با قدرتش (جهل و اتکایش به باند مرتجع و کار کشته، ثروت به کف آورده از نفت و ... و نیروی نظامی که از ترکیب سه تایی بالا قادر به نمایش و کشیدن خیل حقوق بگیران، منفعت بران و ... در میدان پیش روست) و نیروی مقابل مردم و مقاومت شان که در نیروی آگاه و اعتراضات و ... تبلور می یابد. نیروی دوم اساسا بر آگاهی و آگاهی بخشی و مردم ... استوار است.

در نوشتار آقای صابغی به گمان من فقط دیده های سطح اول مبنای تحلیل است.

می شود شکافت اما بگمانم هر يك از دوستان بیش از من اشراف دارند و کوتاه می کنم. يك کلام در سمت رژیم: جهل، ثروت به یغما بره و سرکوب

و در سمت ما: مردم و آگاهی و ترویج آن

- کشمکش درونی رژیم و کشمکش رژیم با اربابان سرمایه در دنیا وجه دیگر کم توجهی نگارنده است. تسلیم رژیم در جریان برجام يك تصمیم بی بازگشت است!

اگر برگردد چوب و اگر ادامه دهد آرام آرام اما با جان کندن تطبیق و انکاداره شدن خود با جهان سرمایه است. انرا می توان در کلام رفسنجانی در کنار گذاشتن نیروی نظامی (بخوانیم کنار نهادن صدور بحران) دید.

کندی پیشرفت یا بنوعی توقف برجام، بالا گرفتن بحران سوریه و فرورفتن خودخواسته و بیشتر رژیم در آن وجه دیگر و مقدم این کشمکش با غرب است.

شاید برخی دوستان به پیشرفت های پوتین و پس رفت های دوران اوباما اشاره کنند اما قطعاً همه می دانیم که کلینتون بیاید و یا ترامپ و با هر افت و خیزی کشاکش رژیم با جهان به سوی تسلیم و اجرای برجام خواهد رفت.

- نکته مهمتر اما، مقاومت مردم در برابر حاکمیت است. آقای صابغی به گسترش خرافات و حضور روزافزون مردم در میادین اعدام و ... اشاره کردند و افزودند " این مردم هستند که با سپردن پرچم اعتراض و خواست های خود به نمایندگان دروغین خود، خاطر خامنه ای را آرام می بخشند."

و من امروز دسته های عزادار در تورنتو، المان و ... را هم اضافه می کنم!

اما این نگاه محو شدن در گستره تبلیغات هدفمند رژیم و هم پیمانان خارجی و لابی های مواجب بگیر از رژیم و از خارجی نیست؟

بر می‌گردم به موضوعی که دوستان آقای راستگونی چندی قبل اشاره کرد: او اثر مخرب و گسترش اصلاح طلبان را در نبود صدای موثر مخالفت و نیروی سرنگونی طلب در فضای مبارزه دانست. (نقل به مضمون) و به عدم وجود رسانه ای از این جنس اشاره کرد. وقتی به مطلب آقای صابغی می‌نگرم و به نتیجه می‌نشینم. در يك كلام: شوروی ساقط شد اما اخوندها نه!

به مردم برگردم، گسترش دادخواهی‌ها که دیگر رژیم قادر به توقفش نیست: تلاش‌های روبه‌گسترش علیه اعدام رژیم را به عکس‌العمل وا می‌دارد: نظیر حبس ۱۶ ساله نرگس محمدی، کشتار به سبک ۶۷ در مورد هموطنان سنی

از نمونه‌های دیگر تلاش‌ها و مخالفت، عدم شرکت مردم يك شهر کردستان در میدان اعدام، تجمعات مستمر و روزافزون خانواده‌ها و مادران جلو زندان، اعتراضات روزافزون کارگری، تبدیل شدن کارناوال‌های مذهبی (عاشورا و ...) به تفریحگاه‌ها و فرصت‌های شبانه دختران و پسران که باید گفت حاوی هیچ جنبه مذهبی در بین جوانان نیست و... این لیست را می‌توان باز هم به ان افزود و چالش پیش‌رو رژیم با مردم و لاعلاجی این زخم چرکین بر پیکر مردم و میهن و بل بر پیکر خاورمیانه و جهان معاصر را برشمرد.

قصدم فقط توجه دادن به نوع نگاه به تحولات و شیوه تئوریزه کردن نقش و عمل ما (بعنوان اپوزیسیون) و به اشتراك گذاری ان با مردم می‌باشد. رژیم اخوندی در بسیاری جوانب با شوروی متفاوت است. این رژیم در سراسر حیاط پر تلاطمش روی ثبات ندیده و امروز نیز با ثبات نیست. سالهاست که طرحان اتاق فکر اخوندی بخصوص بخش اصلاح طلبش با تغییر واژه‌ها و تغییر واقعیت چنان وانمود می‌کنند که این مردم هستند که در انتخابات اثر می‌گذارند، هیچ مخالفتی موثر نیست و رژیم ماندگار است و سکوت گورستان حاکم است و ... تا انفعال و تسلیم را بگستراند.

---

## مجازات اعدام برای توهین به

# مقدسات

برنامه ساعت ششم رادیو فردا با علی محقق نسب روحانی و پژوهشگر دینی و مهرداد درویش پور جامعه شناس

با کسی که به پیامبر اسلام دشنام می دهد باید چه کار کرد؟ حکم قانون مجازات اسلامی ایران در نگاه اول صریح و روشن به نظر می رسد: اعدام.

این حکم اما در عین صراحت ظاهری، پیچیدگی هایی دارد. این پیچیدگی جایی رقم می خورد که اصطلاح «سبّ النبی» وارد متن قانون می شود. ماده ۵۱۳ قانون مجازات اسلامی اگرچه بر اعدام ناسزاگو تاکید دارد، اما صدور این حکم را مشروط به اثبات «سبّ النبی» می کند؛ فعلی که وقوع آن بر اساس تفسیرهای حقوقی، شرایطی دارد. مثلاً «توهین»کننده باید قصد «اهانت» داشته باشد و نسبت به آنچه می گوید آگاه باشد. اگر این شرایط فراهم نبود، مجازات حبس از یک تا پنج سال اعمال خواهد شد. حالا اما گویا برای شعبه یک دادگاه کیفری اراک محرز شده که سینا دهقان و محمد نوری همگی شرایط «سبّ النبی» را داشته اند و برای آن دو حکم اعدام صادر کرده است؛ مصداق اتهام آن ها به گزارش کمپین بین‌المللی حقوق بشر در ایران راه‌اندازی یک کمپین در شبکه «لاین» و نوشتن مطالبی روی این شبکه اجتماعی است که به زعم قوه قضاییه «خلاف دین اسلام و قرآن» بوده است. آیا «توهین» به «مقدسات» جرم است؟ اگر کسی به قصد توهین و با آگاهی به پیامبر اسلام دشنام دهد، باید اعدام شود؟ آیا دامنه آزادی بیان، «حق» توهین را هم در بر می گیرد؟ این جمعه برنامه ساعت ششم میزبان علی محقق نسب روحانی و پژوهشگر دینی مقیم پاریس و مهرداد درویش پور جامعه شناس مقیم سوئد بود.

[به این گفتگو گوش کنید](#)

---

# ایده‌هایی در مورد سوسیالیسم و کنترل کارگری

✘ فرامرز دادور

در این نوشته سعی می‌گردد به زمینه‌های ممکن برای ایجاد کنترل دموکراتیک و اجتماعی کارگری و مردمی در عرصه فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی، در راستای سوسیالیسم دامن زده شود.

در این رابطه سوال اساسی این است که آیا چگونه میتوان محیط کار را آنگونه سازماندهی نمود که تمامی کارکنان در تصمیم‌گیریها و نتایج مرتبط با پروسه تولید، توزیع و مصرف مشارکت تعیین‌کننده داشته باشند. اگر هدف این است که بجای شیوه سازماندهی استثمارگری و روابط اقتدارگرانه موجود در محیط کار سرمایه‌دارانه، بدیل‌های دموکراتیک و مساوات‌گرانه بکار گرفته شوند، مهم است که در پرتو برچیدن مناسبات اجتماعی غیر دموکراتیک و نابرابر و نفی‌های سودجویانه مبتنی بر مالکیت و کنترل خصوصی بر ابزار تولید و فعالیت‌های اقتصادی؛ در عوض، روابط حاکم برابر گونه بوده، برای مثال سیاست پرداخت به کارکنان و تخصیص نوع و حجم کار برای آنان با در نظرگیری زمان و درجه ناهنجار بودن کار، اتخاذ گردد. در واقع وجود موازین خود مدیریتی، توزیع و پرداخت ارزش اجتماعی در ازای تلاش و نیاز فردی و ایجاد موازنه مناسب و عادلانه در محیط فعالیت‌های اقتصادی، برای اداره دموکراتیک و عادلانه جامعه بسیار مهم هستند. اما، برنامه ریزی برای ایجاد جامعه آزاد، عادلانه و عاری از ستمهای اقتصادی و اجتماعی در حوزه‌های تولید، توزیع و مصرف، به وجود ساختار و موازین دموکراتیک سیاسی و سازماندهی آگاهانه و دراز مدت از سوی فعالان اجتماعی مردمی، مسئولان انتخاب شده معتقد به آرمان‌های سوسیالیستی و نهایتاً اکثریت قاطع توده‌های مردم در جامعه، نیازمند است.

اقتصاد جوامع دنیا تا بحال، عمدتاً در دو شکل سرمایه‌داری و سوسیالیسم دولتی (دو شکل آن؛ برنامه ریزی دستوری و یا متکی بر مکانیسم بازار)، برای تنظیم فعالیت‌های اقتصادی بکار برده شده‌اند. در اقتصاد سرمایه‌داری، تحت حاکمیت طبقاتی سرمایه؛ روابط اجتماعی عمدتاً بر پایه مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و

فعالیت‌های اقتصادی، مکانیسم بازار، تقسیم کار آمرانه و غیر دمکراتیک و تصرف ثروت بر اساس قدرت اقتصادی (توانائی متکی بر دارائی و ثروت) و جایگاه طبقاتی بوده، سود جوئی سرمایه داران بر اساس محدود نمودن مخارج در حوزه تولید و فعالیت‌های اقتصادی، عمدتاً به قیمت کاستن از حقوق و مزایای کارگران تنظیم میگردد. در سوسیالیسم دولتی تجربه شده در قرن بیستم، نیز، مناسبات اقتصادی، تحت حاکمیت طبقاتی سرمایه داری دولتی و عمدتاً مبتنی بر مالکیت دولتی و ترکیبی از مقررات متأثر از هردو موازین بازار و برنامه ریزی دستوری بوده، اما همچنان مناسبات اقتدارگرانه، استثمارگرانه، ناعادلانه و غیر دمکراتیک مسلط بوده است.

برای مثال در شوروی سابق، تحت لوای "سوسیالیسم دولتی"، بر اساس رقابت با دنیای سرمایه داری و در واقع تأکید بر رشد روزافزون تولیدات صنعتی و کشاورزی، که در بازار جهانی قابل عرضه باشد، خواه ناخواه اقتصاد آن به مناسبات بازار حاکم در سطح جهان پیوند زده شد. پیشبرد این استراتژی اقتصادی تنها در زیر سلطه یک حکومت اقتدارگرا که قادر به اعمال ضوابط سیاسی دستوری و باز تولید موازین لازم جهت حفظ جایگاه نخبگان سیاسی و اقتصادی باشد، میتواند انجام گردد. در واقع در این نظام، تبعیت نهائی اقتصاد از ترکیب مکانیسم بازار و سیستم دستوری (تعیین مصنوعی قیمت کالا توسط مقامات مسئول، معادل متوسط نیروی کار اجتماعی لازم صرف شده) و ضروریات اقتدارگرانه و غیر دمکراتیک سیاسی آن که به ضبط آمرانه و ناعادلانه ثروت تولید گشته توسط حکومتگران یاری میرساند، باعث شد که ارزش‌های بنیادی سوسیالیسم یعنی دمکراسی مشارکتی و عدالت واقعی اقتصادی و اجتماعی نهادینه نشود. در اواخر قرن بیستم، طغیان توده های میلیونی علیه نظام های "سوسیالیستی" موجود و برجیدن آنها (به استثنای کوبا) یکی از ارمغان های آن بود.

از نقطه نظر سوسیالیسم رهائی بخش، بدیل انسانی در مقابل نظام های غیر دمکراتیک و ناعادلانه سرمایه داری و سوسیالیسم دولتی، در نبود سلطه طبقاتی و استبداد بوروکراتهای دولتی، بر پایه مناسبات مبتنی بر مالکیت و کنترل اجتماعی، مناسبات غیر استثمارری و غیر اقتدارگرانه در فعالیت‌های اقتصادی و در محیط کار، پرداخت و تخصیص ارزش اجتماعی و ثروت بر مبنای تلاش ممکن انسانی در عرصه کار بوده، مشارکت فعال و مستقیم مردم در

اداره امور جامعه با استفاده از اشکال و طرف های دمکراتیک مانند انجمن، کمیته و شورا و در پهنه جامعه، بطور غیر متمرکز و فدرال، حیاتی است. ایجاد دگرگونیهای بنیادی در عرصه اقتصاد و محیط کار میبایست وزنه اصلی را در میان تلاش های سوسیالیستی تشکیل دهد. البته سطحی محدود از تعییرات ساختاری میتوانند پیش از پیروزی انقلاب سیاسی با سمتگیری سوسیالیستی شروع گردند. اما گسترش و تعمیق هدفمند مناسبات اقتصادی و اجتماعی تنها در پرتو وجود دمکراسی واقعی و مدیریت سوسیالیستی انجام پذیر است.

تشکیل واحد های اقتصادی خودگردان و از جمله تعاونی های اقتصادی میتواند نقش اساسی را برای توقف روابط سرمایه داری و سمت گیری اقتصادی به سوی سوسیالیسم داشته باشد. این موسسات تحت مدیریت و کنترل دمکراتیک توسط کمیته ها، شوراهای و یا هر نهاد دیگر کارگری و اجتماعی، در صورت وجود فضای مساعد سیاسی و اجتماعی (انتخاب آگاهانه سوسیالیسم و مسئولان اداری آن از طرف اکثریت جامعه)، نطفه ها و نهاد های اولیه اقتصادی برای ایجاد سوسیالیسم در سراسر جامعه را تشکیل میدهند. در این واحد های خود مدیریت یافته، تصمیمات حیاتی بر پایه نظر دمکراتیک جمعی، در تمامی حیطه های اقتصادی و از جمله در عرصه های تولید، توزیع و مصرف اتخاذ میگردند. برای مثال، بررسی زمینه وجود تقاضا و درخواست های منطقی و متناسب با ضروریات اقتصادی و تعیین حجم مناسبی از تولید محصولات و ارزش های اجتماعی (از تولیدات صنعتی و کشاورزی گرفته تا خدمات درمانی، آموزشی، مسکن، غیره)، برای واحد های محلی و یا منطقه بر عهده مجموعه شوراهای و کمیته های کارگری باشد که بتوانند تحت نظر و هماهنگی از جانب نهاد های رسمی قانونگذار (ب.م. مجلس سراسری، پارلمان های محلی و انجمن های محلی نمایندگی مردم) عمل کنند.

بدیهی است که در جامعه سوسیالیستی نیز توزیع عادلانه محصولات تولیدی و ارزشهای تولید گشته اجتماعی به مکانیسم ها و موازین اقتصادی لازم نیازمند است. برای تبادل اجناس و ارزش های اجتماعی تبلور یافته در کالاها و پدیده های اجتماعی مورد مصرف در جامعه (محصولات حامل ارزش مصرف) وجود مکانیسم ها و موازین تنظیم کننده اقتصادی ضرورت دارند. بر خلاف سرمایه داری که کالاها بر مبنای تناسب معین شده ای از ارزش آنها (بر مبنای واحد پول رایج) در سیستم رقابتی بازار، مبادله شده، قانون ارزش (تعیین قیمت کالا بر اساس صرف متوسط زمان نیروی کار لازم)

اجتماعی برای تولید آن) حکمفرما است؛ در سوسیالیسم، سیاستهای اقتصادی در سطوح مختلف جامعه بوسیله نمایندگان واقعی مردم و در سطح امکان، مستقیماً توسط خود کارگران و کارکنان برنامه ریزی شده و برای مثال انتخاب شیوه و مقدار پرداخت در ازای کار انجام شده، بر مبنای ارزیابی های آگاهانه عدالتجویانه و در عین حال واقع بینانه (ب.م. بر پایه ضوابطی مانند درجه تلاش، ساعات کار و سطح نیازمندیهای فردی و خانوادگی) از سوی مسئولان انتخاب شده به ارگان های مردمی (ب.م. مجالس و شوراها) و کمیته های کارگری در انواع واحد های اقتصادی (ب.م. تولیدی، توزیعی و خدمات) و اجتماعی (ب.م. در عرصه های آموزش و درمان) تعیین گردند. بسیاری از مسائل دیگر اقتصادی و اجتماعی، از جمله چگونگی و تخصیص بودجه برای هزینه های سرمایه ای و نیاز های رفاهی نیز تماماً تحت مدیریت و نظارت کانون های انتخاب شده کارگری و مردمی قرار میگیرند. در واقع، نه تنها ماهیت مناسبات درونی، بلکه مابین موسسات و واحد های اقتصادی و اجتماعی، نیز، غیر استثماری و مبتنی بر ارزش های دمکراتیک و عادلانه میباشد. در جامعه نوین انسانی، مهم است که توده های مردم درگیر فعالیتهای سوداگرانه و خرید و فروش با هدف سود جوئی و انباشت ثروت نبوده، به شبکه ای از فعل و انفعالات اقتصادی تجریدی (مکانیسم بازار) که قیمت اجناس و ارزش های تولید گشته را، عاری از اختیار مردم تعیین میکند، اسیر نباشند.

البته هر جامعه ویژگیهای اجتماعی خود را در بر دارد و چگونگی بکار گیری موازین، نهاد ها و درجه سرعت در ایجاد تغییرات بنیادی متفاوت میباشد. واقعیت این است که در دوران گذار به یک اقتصاد مدرن سوسیالیستی، وجود موازین و قواعد تنظیم گشته در سراسر جامعه و به نوعی در رابطه با اقتصاد جهانی، حیاتی است. سازماندهی برای ایجاد هماهنگی بین فعالیتهای در حیطه تولید، توزیع و مصرف در قید سطحی از قیمت گذاری و بکار گیری ابزار مناسب برای تشخیص درست از عرضه و تقاضای واقعی جامعه بوده، اشکالی از مکانیسم بازار برای انجام آن هنوز ضروری است. در جامعه ای که اکثریت توده های مردم، آگاهانه سمتگیری سوسیالیستی اختیار نموده اند، مهم است که امور اجتماعی بر اساس تصمیمگیری و کنترل خود توده های کارگری و زحمتکش که در شکل های جمعی مردمی (ب.م. شوراها، انجمن ها و کمیته ها) سازمان یافته اند، تعیین گردد و مسائلی مانند تشخیص قیمتها و چگونگی توزیع محصولات و ارزش های اجتماعی تولید گشته در کل جامعه، بطور

کارشناسانه و بر اساس موازین دموکراتیک و عادلانه (بر خلاف سیستم غالب در شوروی سابق که سیاستهای اقتصادی به شیوه آمرانه و از سوی مقامات بوروکراتیک تعیین میگشت)، استقرار باید آنچه که مهم است، اهتراز از به گیر افتادن در اقتصاد بازار غالب در دنیای سرمایه داری است که انسانها را به مثابه بردگانی که نیروی کار مجرد خود را برای تولید ارزش اجتماعی و نه لزوماً لازم برای جامعه انسانی) در ازای کار مزد (معادل متوسط ارزش تولید شده لازم اجتماعی برای تداوم بقای یک زندگی نازل کارگری) میفروشند، به خدمت در میاورد.

در ایران، در صورت وقوع انقلاب و انتخاب آگاهانه مدیران و برنامه های سوسیالیستی توسط اکثریت توده های مردم، با توجه به اقتصاد انگلی و مافیایی موجود، در مراحل اولیه به دخالتگری یک حکومت دموکراتیک مردمی جهت تحقق مالکیت و نظارت عمومی نیاز است. در عین حال حیاتی است که در واحد های اقتصادی تحت مالکیت و اداره عمومی توسط مدیران دولتی سراسری و محلی انتخاب شده، در سطح ممکن موازین خود مدیریتی غالب گردد. روشن است که با توجه به وجود مالکیت عمومی (دولتی) در این نوع موسسات کلیدی (مالکیت جامعه) و با توجه به نیاز به سازماندهی استراتژیک اقتصادی در کل جامعه و از جمله ایجاد موازنه لازم بین فعالیتهای اقتصادی در عرصه های تولیدی، توزیعی و مصرفی، بویژه در بخش های معادن (ب.م. نفت، پتروشیمی)، صنایع سنگین (ب.م. خود رو سازی، ذوب آهن...) و کشاورزی (ب.م. در عرصه محصولات حیاتی غذایی...)، موازین غالب در آنها بر اساس کنترل کامل کارگران محلی و مکانیسم خود مدیریتی عمل نخواهد نمود. مثلاً در رابطه با صنعت نفت که نقش استراتژیک و ارتباط گسترده ای با سایر رشته های صنعتی داشته، بسیار سرمایه بر بوده، هزاران نفر را تحت اشتغال دارد، شوراهای کارگری مستقر در شاخه های گوناگون تولیدی و توزیعی و کمیته های محلی و منطقه های نمیتوانند که تصمیم گیرنده نهائی در تنظیم برنامه ریزی اقتصادی آن باشند. در یک جامعه مدرن و پرجمعیت در حال گذار به سوسیالیسم، هنوز لازم است که در امور مربوط به بسیاری از موسسات و واحد های اقتصادی و اجتماعی، نهاد های دولتی سراسری و محلی انتخاب گردیده توسط توده های مردم، مدیریت نموده در ایجاد هماهنگی لازم بین فعالیتهای گوناگون اقتصادی در جامعه دخالت موثر داشته باشند.

اما در رابطه با فعالیت واحد های مستقل اقتصادی که ترجیحا مالکیت و مدیریت کامل آنها در دست خود کارگران و کارکنان باشد، در واقع همگان بطور برابر صاحب وسایل تولید و در کنترل بر فعالیت های اقتصادی بوده، پرداخت به آنها عمدتا بر اساس تلاش اقتصادی و نیاز آنها خواهد بود. در واقع فرق بین اقتصاد مشارکتی (سوسیالیستی) و سرمایه داری بر این است که بجای روابط اقتدارگرانه و استثماری در موسسات سرمایه داری و پرداخت به کارکنان بر اساس صرف متوسط نیروی کار اجتماعی لازم، در عوض در واحد های اقتصادی خود مدیریت یافته، شوراهای انتخاب شده کارگری، با اتخاذ سیاست های مشارکتی مبتنی بر ایجاد موازنه مناسب بین شغل های سخت و آسان، پرداخت در ازای تلاش و نیاز کارکنان و تخصیص بخشی از ارزش اجتماعی تولید گشته جهت استفاده برای مزایای اساسی اجتماعی و مخارج مربوط به محیط کار، فعالیت های اقتصادی را در فضای دمکراتیک تر، عادلانه تر و انسانی تر به پیش میبرند. تحت لوای سازماندهی اقتصادی بر مبنای اقتصاد مشارکتی، خصلت طبقاتی مناسبات اجتماعی نیز در معرض تغییر بنیادی قرار گرفته بسیاری از نیاز های ضروری اجتماعی مردم (آموزش، درمان، مسکن،...) بطور رایگان و یا صرف مخارج بسیار ناچیز رفع میگردد.

در ایران، تحت سلطه یک نظام ارتجائی تئوکراتیک و در واقع نبود اولیه ترین آزادی هایی دمکراتیک و از جمله حق ایجاد تشکل مستقل و فعالیت مسالمت آمیز اعتراضی، دشواری های زیادی در مقابل شکل گیری خود مدیریتی اقتصادی وجود دارند. اما بهر حال مهم این است که با توجه به تداوم مبارزات صنفی کارگران (هم اکنون اعتصابات و اعتراضات کارگری در صدها موسسه اقتصادی، از جمله واحد های مرتبط با شرکت معادن زغال سنگ البرز شرقی، کارخانه نورد لوله اهواز و کارخانه کاشی خزر در جریان است)، با استفاده از فضای مبارزاتی در جنبش کارگری ایران، ایده های مرتبط به مشارکت و نظارت کارگری در امور این واحدها، در لابلای مطالبات مطرح گردند. چندی است که بخشی از کارگران آگاه و مبارز، در میان شعارهای خود در اعتراض به خصوصی سازی (از جمله تجمع اعتراضی کارگران معادن زغال سنگ کرمان به خصوصی سازی در ۲۷ مرداد ۱۳۹۵)، حرکت های دخالتگرانه و ایده های خود مدیریتی در محیط کار، روی آورده اند.

برای مثال، طی حرکت وسیع و دو هزار نفری کارگران شرکت

آلومینیوم المهدی هرمزآل، که باعث متواری شدن مدیران ارشد این شرکت شد، یکی از حرکت‌های با اهمیت کارگران اعتراضی در این مجتمع صنعتی، تشکیل فوری شورای کارگری و موقتا، اعمال کنترل بر مدیریت آن بوده است. در میان مطالبات کارگران، اعتراض شدید آنها به "کاهش تقریبا یک سوم از حقوق کارمندان و کارگران" و عدم پرداخت حقوق برای چندین ماه به حدود ۲۵۰۰ از کارگران است که متاثر از تصمیم مدیر مالک جدید می‌باشد. با اینکه اعتراضات روزمره کارگران در ایران، عمدتا در محدوده مطالبات صنفی و از جمله پرداخت کارمزد های معوقه، وضعیت حداقل دستمزد، تبدیل قرار داد های موقتی جاری به دائم و در کل مسائل مرتبط به ایجاد امنیت شغلی است و هر از گاهی بخاطر مقاومت و مبارزات کارگری، بخشی از این مطالبات وصول می‌گردند، (ب.م. موفقیت کارگران کارخانه ایران ترانسفو زنجان در نیمه مرداد ۱۳۹۵، در وصول خواست های مانندی بازگشت تعدادی از کارگران اخراجی به کار، عدم کاهش و لغو مزایای خدماتی و رفاهی منجمله بیمه تکمیلی، بررسی دوباره روند واگذاری ایران ترانسفو به شرکت آداک، بازبینی و اعلام سود سالیانه و توقف فروش املاک، تاسیسات و ساختمان های ایران ترانسفو)، اما تنها در موارد نادری بوده است که کارگران یک واحد اقتصادی، در پروسه اعتراضات خود، با تشکیل جمعیت شورا و یا کمیته، برای مدتی بر محیط کار کنترل جمعی و دمکراتیک یافته، مطالبات رادیکال تری را مطرح می‌کنند.

برای مثال یکی از موارد اعتراض توسط کارگران شرکت آلومینیوم المهدی هرمز، نبود تطابق موازین حقوقی واگذاری آن با "اصل ۴۴، ماده ۳۲ قانون اساسی" است که به موضوع "رسیدگی به تخلفات و جرائم ناشی از اجرای اصل ۴۴"، مربوط می‌گردد. در واقع، در صورت ارتقاء شناخت عمیق تر در جنبش کارگری ایران از جایگاه و توانمندی بالقوه خود برای طرح مطالبات گسترده تر، حتی در چارچوت قانون اساسی جمهوری اسلامی، امکان دارد که سطحی از خواست های رادیکال تر مانندی استقرار کنترل کارگری در واحد هایی اقتصادی دچار بحران و در حین ورشکستگی، عملی گردند. بدیهی است که در صورت وجود مدیریت سوسیالیستی، مالکیت و کنترل موسسات اقتصادی به خود کارگران واگذار شده، آنها از توانمندی و آزادی عمل مناسبتر مالی و لجستیکی برخوردار می‌گردند. یکی از نمونه های اخیر در سطح جهان، تصرف کارخانه کیمرلی در ونزئولا است که بعد از اینکه شرکت مزبور تولیدات خود را به بهانه نبود مواد

اولیه متوقف نموده بیش از ۹۰۰ کارگر را اخراج نمود، بررسی وضعیت بوسیله حکومت مترقی در ونزئولا، آشکار نمود که انبار شرکت مملو از مواد اولیه است و نیکولاس مدورا رئیس جمهور کشور، با تخصیص ۲۲ میلیون دلار به بودجه آن که عمدتاً مواد بهداشتی تهیه میکند، به تداوم فعالیت موسسه اما اینبار تحت کنترل کارگران آن کمک نمود. این کارخانه نزدیک به ۲۰ درصد مواد مورد نیاز کشور را تولید میکند (telesurenglish, August ۱۵, ۲۰۱۶@). در تعدادی از کشورهای جهان (ب.م. مونترگان در اسپانیا) تجمع های کارگری در قالب تعاونیها و شوراها، به سطحی از خودمدیریتی دست یافته اند. اما تداوم این نوع روابط غیر استثماری و برابرگونه، در درجه اول به وجود ساختار و موازین دمکراتیک سیاسی نیازمند است که استقرار حق رای عمومی و حقوق مدنی (جمهوریت)، اساس آن را تشکیل میدهد. تحقق انقلاب سیاسی دمکراتیک و برقراری آزادیهای اساسی برای دخالتگری جنبشهای مردمی، بویژه جنبش کارگری در تعیین سرنوشت اجتماعی، زمینه ساز اولیه برای حرکت گسترده و آگاه توده ای در راستای بنای سوسیالیسم میباشد. بدان جهت، فعالیت و مبارزه برای ایجاد تغییر بنیادین در نظام سیاسی و اجتماعی موجود و ترویج ایده هایی که نهادینه شدن ارزشهای انسانی مانند آزادی، همبستگی، عدالت، شفافیت اداری و کنترل جمعی و عمومی بر فعالیتهای اقتصادی و اجتماعی را سنگ بنای یک جامعه انسانی میداند، وظیفه کنشگران و مبارزان مردمی میباشد

۲ سپتامبر ۲۰۱۶